

آسیب‌شناسی استحمار در کسب و حفظ قدرت سیاسی

از منظر نهج البلاغه

علی محمد میرجلیلی* / مریم عمویی**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۸/۲۱

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۱۶

چکیده

استحمار یکی از مهم‌ترین ابزارهای برخی از حاکمان در جهت کسب و حفظ قدرت با فریب مردم است و یکی از آسیب‌های فرهنگی است که سبب کاهش خودآگاهی سیاسی می‌شود. پژوهش حاضر با روش توصیفی، تحلیلی و با بهره‌جویی از منابع کتابخانه‌ای، به بررسی استحمار سیاسی، عوامل، راهکارهای مقابله با آن و عواقب سوء آن از دیدگاه نهج البلاغه پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عواملی چون سوءاستفاده از جهل مردم، استکبار، فریب، روزمرگی، نژادپرستی، فراموشی رهنمودهای هدایتی قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام)، در شکل‌گیری استحمار نقش دارند و سرکوب انتقاد مردم و گمراهی مردم با شبهه‌افکنی و استعمار، از آسیب‌های آن محسوب می‌شود. همچنین، این مقاله، به راهکارهایی اشاره می‌کند که استحمار و آسیب‌های ناشی از آن از بین می‌رود. نظیر: پرهیز از اختلاط با منافقین، بصیرت و آگاهی سیاسی، خودآگاهی از طریق تاریخ و عقل‌گرایی.

واژگان کلیدی

نهج البلاغه، استحمار، قدرت سیاسی، آسیب‌شناسی.

almirjalili@meybod.ac.ir

* دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه میبد، میبد، ایران

** دانشجوی دکتری رشته نهج البلاغه، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه میبد، میبد، ایران

amouei@yahoo.com

مسأله استحمار نوعی از خط مشی فکری است که برخی از حاکمان به عنوان ابزاری از آن برای کسب و تحکیم قدرت استفاده می‌کنند. این کلمه در قرآن و نهج البلاغه به کار نرفته است؛ اما توجه ویژه‌ای به آن با عنوان «عقب‌ماندگی فکری» در تفسیر بحث استکبار شده است. در نهج البلاغه به گوشه‌هایی از این صفت مذموم و اهداف حاکمان سوء از بکارگیری آن و آسیب‌های آن اشاره شده است. اغلب، این ابزار در دست حاکمانی است که خواهان حکومت استبدادی هستند و از آن جهت تسلط بر مردم استفاده می‌کنند. درواقع، استحمار نوعی عقب‌ماندگی در خط مشی فکری و بینشی مردم است که حاکم خواهان افزایش فرمانبرداری از سوی مردم به شیوه فریب و حيله در فکر و اندیشه است. این مقاله بر آن است تا به این سؤال پاسخ دهد که عوامل، آثار و راهکارهای مقابله با استحمار از دیدگاه نهج البلاغه چیست؟

پیشینه بحث

پژوهش‌هایی در زمینه استحمار سیاسی وجود دارد نظیر کتاب: «استحمار و خودآگاهی» اثر علی شریعتی، تهران: بنیاد فرهنگی دکتر شریعتی، ۱۳۸۰ ش، «استکبار و استضعاف در قرآن» اثر محمد سروش، قم: نشر سپاه پاسداران اسلامی، بی‌تا، «استکبارستیزی در قرآن» از قدرت الله فرقانی، قم: نشر سپاه پاسداران اسلامی، بی‌تا؛ اما پژوهشی در راستای بررسی استحمار به عنوان عامل تأثیرگذار بر کسب و حفظ قدرت سیاسی و آنهم از دیدگاه نهج البلاغه انجام نشده است. پژوهش حاضر درصدد بیان عوامل، آسیب‌ها و راهکارهای خط مشی فکری استحمار از منظر نهج البلاغه است. بررسی این امر جهت برقراری حکومت اسلامی براساس آگاهی و بینش سیاسی، ضروری به نظر می‌رسد.

آسیب‌شناسی قدرت سیاسی

در فرایند آسیب‌شناسی قدرت سیاسی، عوامل و ریشه‌های یک پدیده سیاسی، کاستی‌ها و نابسامانی‌هایی که آن را تهدید می‌کند، مورد بررسی قرار می‌گیرد و به چرایی در مورد نحوه عملکرد نادرست حاکمان و رهبران سیاسی در اجرای قدرت پرداخته می‌شود و بی‌نظمی‌ها و نابسامانی‌های سیاسی قدرت را در جامعه ریشه‌یابی و تجزیه و تحلیل می‌کند. در آسیب‌شناسی قدرت سیاسی، بحث از شناسایی کاستی‌ها و تبلیغات سوپی است که از ناحیه رهبران سیاسی بر مردم برای ایجاد قدرت و تثبیت قدرت برای دوره‌های طولانی وارد می‌شود (باقری و دیگران، ۱۳۹۲، ص ۱۰). یکی از این کاستی‌ها، استحمار سیاسی است که به عنوان آسیب فرهنگی در بررسی منشأ قدرت حاکمان قابل ارزیابی است.

از دیدگاه سیاست‌شناسان، اگر به کار بردن قدرت تنها سرشت خصوصی داشته باشد، به آن نفوذ و قدرت می‌گویند و هرگاه قلمرو و اعمال قدرت از پهنه خصوصی و محدود فراتر رود و کل یک گروه یا همه جامعه را هدف قرار دهد و همراه با حق اعمال فشار و زور بوده یا احتمال به کار بردن گونه‌ای از فشار و اجبار باشد، به آن قدرت سیاسی می‌گویند که ویژه دولت است. برای فهم بیشتر مسأله قدرت سیاسی، کلمه نفوذ از اهمیت بسیاری برخوردار است که برخی افراد آن را مترادف با قدرت می‌دانند. اگر بخواهیم، تعریفی از نفوذ و قدرت سیاسی به دست دهیم که بتواند این دو مفهوم را از هم مشخص سازد، می‌توان گفت که نفوذ داشتن همان حق توانایی و رهبری و فرماندهی است، درحالی‌که قدرت داشتن امکان مادی اجبار دیگری به اطاعت و فرمانبری است. البته، این بدان معنا نیست که در نفوذ هیچ‌گونه نیروی اجبار یا فشار مادی نیست یا اینکه دارنده قدرت با هرگونه حق و مشروعیتی بیگانه است، بلکه فقط این اندیشه در این دو تعریف آشکار می‌شود که در نفوذ عامل معنوی نیرومندتر از اجبار و فشارهای مادی است که قدرت بر آن پایه استوار است (ابوالحمد، ۱۳۷۵، ص ۷۴).

پس، نفوذ و قدرت جزء جدایی‌ناپذیر در عرصه سیاست است که پدیده‌های سیاسی خاصی آن را مورد تهدید قرار می‌دهد. رهبران سیاسی در برخی از حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی، با استفاده از استحمار سیاسی در مردم نفوذ کرده و قدرت را به دست می‌گیرند. این شیوه در تثبیت قدرت برای حاکم سیاسی در درازمدت کارساز است.

استحمار در قدرت سیاسی

استحمار اصطلاحی است که جهت نشان دادن حماقت بیان شده است (توسط دکتر علی شریعتی م. ۱۳۵۶). این اصطلاح، از کلمه حمار (به معنای الاغ) گرفته شده و در مورد کسی یا چیزی به کار می‌رود که قصد گمراه کردن و به اشتباه انداختن دیگران را دارد. به طور کلی، استحمار به معنای جلوی رشد فکری را گرفتن است (بهشتی، ۱۳۶۰، ص ۳۲). در فرهنگ زبان عربی، ویژگی‌هایی برای الاغ بیان کردند. نخست اینکه حیوانی نفهم و احمق است؛ بدین معنا که دچار انحراف فکری است. عرب نیز به اسب غیر اصیل «مُحَمَّر» می‌گوید؛ زیرا همانند الاغ، کودن است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۴۲). همچنین، الاغ با فشار و رنج بسیار، اطاعت می‌کند و گرایش نافرمانی در آن، بیش از حیوانات اهلی دیگر است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۲۱۳).

البته، این اصطلاح در ادبیات سیاسی وجود ندارد و به جای آن، اصطلاح «دماغوژی»^۱ (به معنای سیاست مبتنی بر فریب مردم) و «پله بیسیت»^۲ (به معنای سیاست به ظاهر مبتنی بر حق، ولی در واقع،

^۱. Demagogie

^۲. Plebiscite.

مبتنی بر فریب مردم) وجود دارد؛ اما این دو اصطلاح در معنا با «استحمار» متمایز هستند؛ زیرا هر دو اصطلاح به معنای مردم‌فریبی و بهره‌گیری نادرست از احساسات و تعصب‌های عامه مردم به کار می‌رود (آشوری، ۱۳۷۳، ص ۱۲۰)؛ ولی استحمار نوعی ابزار برای انجام دماغوژی و پله‌بیسیت است؛ به بیان دیگر، مقدمه آن به حساب می‌آید.

در ادبیات دینی، دو اصطلاح «استخفاف»^۱ و «استضعاف»^۲ به کار رفته است که به ترتیب به معنای به «سبکسری کشیدن»، و «به جهل و ناتوانی کشاندن دیگران» در تصمیم است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۶۷؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۸۶). لذا، استحمار از این عناوین نیز متمایز است.

از ادبیات تمثیلی در جهت تعریف استحمار، استفاده می‌شود؛ زیرا هر یک از حیوانات دارای خصوصیات روانی متمایزی هستند که به خوبی می‌توانند نمایانگر وضعیت فکری و فرهنگی مردم باشند (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۱۳۲). لذا، هدف استفاده متکلم از کاربرد واژه «حمر» در استحمار، شناساندن وضعیت فکری مردم تحت سلطه با توجه به ویژگی‌های حمار است. الاغ در زبان فارسی و عربی، نماد نفهمی محض است و حماقت، عجله، خشم، خطاکاری و نافرمانی از لوازم آن محسوب می‌شود. در نهج البلاغه از چنین تمثیلی جهت شرح سیاست قدرت طلبی و مردم‌فریبی استفاده شده است.

مصدق چنین افرادی، کسانی هستند که ساده‌لوحانه با امور سیاسی برخورد می‌کنند و ادعای بینش سیاسی دارند؛ اما به سادگی، فریب می‌خورند. چنین تمثیلی در نهج البلاغه، در دو نوع رویکرد به کار رفته است. نخست، افرادی که با حماقت و نفهمی وارد فتنه‌ای می‌شوند که راه گریز وجود ندارد. امام علی (علیه السلام) آنان را چون خرنای می‌داند که همدیگر را می‌آزارند. آن حضرت در مورد خطر پیدایش فتنه می‌فرماید:

«... ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعُ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ وَالْقَاصِمَةُ الرَّجُوفِ فَتَزِيغُ قُلُوبَ بَعْدَ اسْتِقَامَةٍ وَ تَضِلُّ رِجَالَ بَعْدَ سَلَامَةٍ وَ تَخْتَلِفُ الْأَهْوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا وَ تَلْتَبِسُ الْأَرْءَاءُ عِنْدَ نُجُومِهَا مَنْ أَشْرَفَ لَهَا قَصَمَتْهُ وَ مَنْ سَعَى فِيهَا حَطَمَتْهُ بِنَكَادِمُونَ فِيهَا تَكَادِمُ الْحُمْرِ فِي الْعَانَةِ قَدْ اضْطَرَبَ مَعْقُودُ الْحَبْلِ وَ عَمِيَ وَجْهُ الْأَمْرِ تَغِيضُ فِيهَا الْحِكْمَةَ وَ تَنْطِقُ فِيهَا الظَّلْمَةَ...»

سپس فتنه‌ای سر برآورد که سخت لرزاننده، در هم کوبنده و نابود کننده است، که قلب‌هایی پس از استواری می‌لغزند، و مردانی پس از درستی و سلامت، گمراه می‌گردند، و افکار و اندیشه‌ها به هنگام هجوم این فتنه‌ها پراکنده، و عقاید پس از آشکار شدنشان به شک و تردید دچار می‌گردد. آن کس که به مقابله با فتنه‌ها برخیزد کمرش را می‌شکند، و کسی که در فرو نشاندن آن تلاش می‌کند، او را در هم

۱. زخرف / ۵۴: «فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ»: (فرعون) قوم خود را سبک شمرد، در نتیجه از او اطاعت کردند.

۲. اعراف / ۷۵: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ...»: اشراف متکبر قوم او (صالح)، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند:...

می‌گوید. در این میان فتنه جویان چونان خران، یکدیگر را گاز می‌گیرند، و رشته‌های سعادت و آیین محکم شده‌شان لرزان می‌گردد، و حقیقت امر پنهان می‌ماند، حکمت و دانش کاهش می‌یابد، ستمگران به سخن می‌آیند... (سیدرضی، ۱۳۷۹، خ ۱۵۱). رویکرد دوم که بیشتر مورد توجه ماست، رویکرد استحمار حاکم در کسب و حفظ قدرت سیاسی است که نمونه آن، عملکرد قاسطین در جنگ صفین بوده است که با جعل و وضع حدیث، به شستشوی افکار عمومی پرداختند.

بهترین ابزار فریب آنها، جعل حدیث و تحریف معانی آیات قرآن و مسخ حقایق و وارونه کردن مفاهیم آنها است. فریب‌خوردن خوارج در آنجا رخ داد که قاسطین، قرآن را بر سر نیزه کردند، جعل روایات با تحولات عمدی سیاسی و جابه‌جایی ضد اسلامی تشدید شد و خلفای جور با توسل به تطمیع و تهدید برای تحمیق و استحمار مردم چهره تزویر را نمودار ساختند (جلالیان، ۱۳۷۸، ص ۱۰۸).

پیدایش بدعت‌ها و جعل حدیث به عنوان روش‌های استحمار معاویه در نهج البلاغه، بیان شده است: «اما امروز با پیدایش زنگارها در دین، نفوذ شبهه‌ها در افکار، تأویل دروغین در دین، با برادران مسلمان خود به جنگ خونین کشانده شدیم،...» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۲۲).

بنابراین، امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه، کور کردن فهم و شعور را عملی شیطانی می‌داند که افراد گمراه با استفاده از اختلاط حق و باطل، مردم را دستاویزی برای رسیدن به اهداف شوم خود قرار می‌دهند.

عوامل ایجاد استحمار در قدرت سیاسی

عوامل استحمار در قدرت سیاسی از دیدگاه امام علی (علیه السلام) عبارت است از:

۱. سوء استفاده از جهل مردم

اولین عامل گسترش استحمار و عقب‌نگهداری فکری افراد در جامعه جهالت مردم است که سیاستمداران فریبکار از آن سوء استفاده می‌کنند. اینان سعی دارند با نگاه‌داشتن مردم در جهالت و جلوگیری از روشن شدن حقایق بر آنها، آنان را در چنگال قدرت خود نگه دارند و بر آنان حکم برانند؛ بلکه از نیروی مردم در راستای تقویت حکومت خود بهره‌جویند. یکی از راه‌های گسترش نادانی، بازگشت مردم به دوران جاهلیت است. هرگاه معیارهای اسلامی و انسانی، در برتری و امتیازات اجتماعی، جای خود را به معیارهای جاهلی بدهند، تعصبات قومی و قبیله‌ای به عنوان دستاویزی شیطانی برای انحراف فکری توسط برخی از حاکمان مورد استفاده قرار می‌گیرد و در نتیجه، حق بر مردم مشتبه شده و از راه راست منحرف می‌شوند؛ چنانچه معاویه جهت فریب مردم و گسترش نادانی به ترویج معیارهای جاهلی و پیروی از گذشتگان پرداخت و برخی از حاکمان مستبد به دلیل تثبیت نفوذ و قدرت آن را ترغیب و ترویج می‌کنند. در نهج البلاغه بیان شده است: «ای معاویه! گروهی بسیار از مردم را به هلاکت کشاندی، و با گمراهی خود فریبشان دادی، و در موج سرکش دریای جهالت خود غرقشان کردی، که تاریکی‌ها آنان را فرا گرفت



و در امواج انواع شبهات غوطه‌ور گردیدند، از راه حق به بیراهه افتادند، و به دوران جاهلیت گذشتگان نشان روی آوردند، و به ویژگی‌های جاهلی خاندانشان نازیدند، جز اندکی از آگاهان که مسیر خود را تغییر دادند، و پس از آنکه تو را شناختند از تو جدا شدند، ای معاویه در کارهای خود از خدا بترس، و اختیارت را از کف شیطان در آور، که دنیا از تو بریده و آخرت به تو نزدیک شده است» (سیدرضی، ۱۳۷۹، نامه ۳۲).

البته، گروهی از مردم بودند که معاویه نتوانست به اغوای آنها بپردازد و آنها کسانی بودند که اهل فکر و تجربه و در طلب حق بودند. اینان گرچه گاه تحت تأثیر برخی از ادعاها قرار می‌گرفتند و گاه امور بر آنان مشتبه می‌گشت، ولی انحراف آنان استمرار پیدا نمی‌کرد و تا پایان در کنار باطل نمی‌ماندند؛ بلکه تفکر آنان را به سوی حق بازمی‌گرداند. جماعتی از یاران معاویه که او و اهداف سوء و پست و تجاوزکارانه‌اش علیه امام علی (علیه السلام) را شناختند، او را رها کردند و به سوی خدا بازگشتند تا مبادا وی را با زبان یا ضربه شمشیر و امثال آن کمک نمایند. معاویه می‌خواست که آنان دینشان و حق را که در امام علی (علیه السلام) شناخته بودند رها کنند و آنان را به مبارزه بر علیه امام هدایت و ادا کند (موسوی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۴۲۰).

نمونه دیگری از این نوع از استعمار در نامه امام به زیاد بن ابیه آشکار است. حضرت (علیه السلام) در مورد فریب معاویه از کانال دزدیدن عقل زیاد به او هشدار می‌دهد: «اطلاع یافتیم که معاویه برای تو نامه‌ای نوشته تا عقل تو را بلغزاند، و اراده تو را سست کند. از او بترس که شیطان است، و از پیش رو، و پشت سر، و از راست و چپ به سوی انسان می‌آید تا در حال فراموشی، او را تسلیم خود سازد و درکش را برباید. آری ابوسفیان در زمان عمر بن خطاب، ادعایی بدون اندیشه و با وسوسه شیطان کرد که نه نسبی را درست می‌کند، و نه کسی با آن سزاوار ارث می‌شود.....» (سیدرضی، ۱۳۷۹، نامه ۴۴).

بنابراین، وسوسه شیطانی، عامل بسیار مهمی در فریب ملت‌های گذشته است که به واسطه حق جلوه دادن امور باطل و ظاهر فریبی، مردم را در تاریکی نادانی رها کرد (ابن میثم، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۴۴۳).

۲. استکبار

یکی از عوامل ایجاد استعمار و عقب‌ماندگی فکری، استکبار مستکبران و حکومت‌های خودکامه است که جهت سلطه و نفوذ بیشتر بر مردم، از تبلیغات سوء، جهت ناآگاهی سیاسی مردم انجام می‌دهند. مستکبران برای اینکه بتوانند بر مستضعفان جامعه سلطه یابند، توان تفکر و تجزیه و تحلیل مسایل را از آنان می‌گیرند. در جامعه استکبار زده، عموم مردم عوام هستند و قدرت تحلیل و فهم مسایل را ندارند و عقلشان به چشمشان است (سروش، ۱۳۶۰، ص ۶۹).

اگر این مستضعفان می‌دانستند که مستکبران درباره آنان شب و روز چه فکر می‌کنند و چه نقشه‌هایی می‌کشند، می‌توانستند به صورت قدرتی برآیند که ریشه اشراف و مستکبران را از تاریخ بکنند، به شرط اینکه خود آنان پس از پیروزی، عاشق استکبار در جامعه نباشند که خود موجب تولید مستضعف شوند. در واقع، ضدی بوده که در درون خود، ضد پرورنده است. اشکال متنوع قدرت، با توزیع عادلانه قدرت در جوامع از



بین می‌رود و سبب کاهش سلطه قدرتمندان می‌شود (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۲۶۴).

امام علی (علیه السلام) در بخشی از خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه، در مورد پیروی نکردن از حاکمان خودپسند بیان می‌کند که آنها سربازان شیطان هستند تا به وسیله دزدیدن عقل، به گمراهی کشیده شوید. «آگاه باشید! زنه‌ار زنه‌ار از پیروی و فرمانبرداری سران و بزرگان، آنان که به اصل و حسب خود می‌نازند، و خود را بالاتر از آنچه که هستند می‌پندارند، و کارهای نادرست را به خدا نسبت می‌دهند... شیطان برای آنها را برای گمراه کردن مردم، مرکب‌های رام قرار داد، و از آنان لشکری برای هجوم به مردم ساخت، و برای دزدیدن عقل‌های شما آنان را سخنگوی خود برگزید که شما را هدف تیرهای خویش، و پایمال قدم‌های خود، و دستاویز و سوسه‌های خود گردانید (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۹۲).

گفته شده است که مراد امام از بزرگان فرومایه، همان دشمنان قریشی و غیر قریشی امام (علیه السلام) نظیر: عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، مروان بن حکم، ولید بن عقبه، حبيب بن مسلمه، بسر بن ارقاة، عبد الله بن زبیر و افرادی از این دست هستند که در جنگ صفین در مقابل امام جنگ کرده‌اند و پیوند خویشاوندی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بریده‌اند و ریسمان خدایی را گسسته‌اند و پایه‌های حکومت را به معاویه منتقل کردند و حکومت اسلامی را از جایگاه سزاوار خود و رهبری شایسته چون امام علی (علیه السلام) درآوردند و در جایی که سزاوار نبود (معاویه) نهادند (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۸، ج ۹، صص ۱۳۳-۱۳۲). بنابراین، امثال معاویه، خواستار گمراهی و افزایش جهل مردم بوده‌اند که با پرورش مکتب جهل به جای مکتب عقل، در جهت استحمار مردم برآمدند و جلوه زیبایی از حکومت پادشاهی به مردم نشان دادند.

۳. فریب

یکی از عوامل ایجادکننده استحمار، وجود خصلت فریب دادن مردم است که حاکمان از آن برای تحکیم قدرت خویش از آن استفاده می‌کنند. برخی از افراد برای کسب قدرت سیاسی و از بین بردن مشروعیت حکومت مخالف خود از این نوع ابزار استحمار استفاده می‌کنند.

این افراد پس از شکست در جبهه نظامی، و به سبب به مخاطره افتادن موجودیت حکومت از عوام فریبی استفاده می‌کنند. هنگامی که دشمن تمام راه‌ها را به رویش مسدود و بسته دید، به نیرنگ، حيله و تبلیغات دروغ متوسل می‌گردد تا اذهان عامه مردم و جهانیان را مخدوش نماید و بتواند با این اعمال مخالف واقع و خلاف حقیقت، شکست و رسوایی خود را جبران یا لااقل تحت الشعاع قرار دهد و به فراموشی سپارد (شفاهی، ۱۳۷۹، ص ۱۳).

در نهج البلاغه در مورد تعلیم فریب، توسط معاویه و عمرو بن عاص بیان شده است: «... کتاب خدا را به شما آموختم، و راه و رسم استدلال را به شما آموزش دادم، و آنچه را که نمی‌شناختید به شما شناساندم، و دانشی را که به کامتان سازگار نبود جرعه جرعه به شما نوشاندم. ای کاش نایبنا، می‌دید و خفته، بیدار

می‌شد. سوگند به خدا چه نادان مردمی که رهبر آنان معاویه، و آموزگارشان پسر نابغه (عمرو بن عاص) باشد» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۸۰). و نیز در مورد دروغ‌گویی و فریب عمرو بن عاص بیان شده است: «... حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان انتشار داد، مردم! آگاه باشید بدترین گفتار دروغ است. عمرو بن عاص سخن می‌گوید، پس دروغ می‌بندد، وعده می‌دهد و خلاف آن مرتکب می‌شود، درخواست می‌کند و اصرار می‌ورزد؛ اما اگر چیزی از او بخواهند، بخل می‌ورزد، به پیمان خیانت می‌کند، و پیوند خویشاوندی را قطع می‌نماید...» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۸۴)

در ماجرای حکمیت، همین شیوه فریب عملی شد؛ امام خطاب به خوارج در این باره فرمود: «آنگاه که شامیان در گرماگرم جنگ، و در لحظه‌های پیروزی ما، با حيله و مکر و فریب‌کاری، قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند آیا شماها نگفتید که: «شامیان، برادران ما و هم‌آیین ما هستند؟ از ما می‌خواهند از خطای آنان بگذریم و راضی به حاکمیت کتاب خدا شده‌اند، نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم و از آنان دست برداریم؟..» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۲۲).

در مورد گروه استحمار شده و فریب‌خورده خوارج، یکی از محققان می‌گوید: «کسانی که شیعه علی (علیه السلام) بودند و دشمنی عمدی و خیانت آگاهانه در وجود آنها نیست، وابستگی به دستگاه ندارند، ابزار دست مأمورین قاسطین نیستند، جزو ناکثین هم نیستند؛ بلکه صمیمی، مقدس، بی‌نظر و عاشقند و فداکار دینشان؛ اما بی‌شعورند. اینان زود فریب می‌خورند، تحریک می‌شوند، شایعه را بسرعت قبول می‌کنند، زود به اینطرف مایل می‌شوند، بسرعت به آن طرف می‌روند و در هر حال خطرناک هستند» (شریعتی، بی‌تا، ص ۲۱۰).

این نوع سیاست برای کسب قدرت، نوعی از سیستم غیراسلامی است. مشخصه چنین حکومت‌هایی از سیاست‌های استحمار معاویه شروع شده است: «سوگند به خدا معاویه از من سیاستمدارتر نیست؛ اما معاویه حيله‌گر و جنایتکار است. اگر نیرنگ ناپسند نبود، من زیرک‌ترین افراد بودم؛ ولی از هر نیرنگی گناه و هرگناهی نوعی کفر و انکار است، روز رستاخیز در دست هر حيله‌گری پرچمی است که با آن شناخته می‌شود. به خدا قسم من با فریبکاری غافلگیر نمی‌شوم و با سخت‌گیری ناتوان نخواهم شد» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۶۰).

طبری نقل کرده است که ناکثین برای آنکه بتوانند مردم را به سوی جنگ با علی بکشاند عایشه را با خود همراه ساختند. آنان می‌دانستند که نمی‌توان توده مردم را به جنگ علیه امام علی (علیه السلام) فراخواند، فردی که سوابق درخشان در عصر پیامبر ﷺ داشت و حاکمی که مهاجرین و انصار با وی بیعت کرده بودند. از این رو، برای تحریک مردم به سراغ عایشه و حفصه دو تن از همسران رسول خدا ﷺ رفتند و از آنان خواستند که به همراه آنان به سوی بصره حرکت کنند، هرچند حفصه به دستور برادرش عمل کرد و در جنگ شرکت نکرد. زبیر فرزند خود عبدالله را به سراغ عایشه فرستاد و سرانجام با وسوسه‌های عبدالله، عایشه آماده حرکت به سوی جنگ جمل گردید و ناکثان در کوچه و بازار خروج عایشه را اعلام کردند: «آگاه

باشید که ام المؤمنین و طلحه و زبیر عازم بصره هستند. هرکس می‌خواهد اسلام را عزیز گرداند و با کسانی که خون مسلمانان را حلال شمرده‌اند، نبرد کند و آن کس که می‌خواهد انتقام خون عثمان را بازستاند با این گروه حرکت کند» (سبحانی، ۱۳۸۹، ص ۴۰۱-۴۰۲).

این تبلیغات دروغین چنان اثر گذاشت که مردم حرکت کردند و در هنگام خروج آنان و حرکت عایشه بسیاری از مردم مکه برای اسلام می‌گریستند! بطوری که روز خروج آنان را «یوم النحیب: روز فغان و گریه با صدای بلند» نام نهادند. گروهی از زنان پیامبر ﷺ نیز عائشه را بدرقه کردند. (طبری، ۱۳۵۴، ج ۴، ص ۴۶۰).

این جمله تحریک مردمی است که با امام ائمه بیعت کرده بودند علیه ایشان «طلحه و زبیر و یارانسان بر من خروج کردند، و همسر رسول خدا ﷺ - عائشه - را به همراه خود می‌کشیدند چونان کنیزی را که به بازار برده فروشان می‌برند، به بصره روی آوردند، در حالی که همسران خود را پشت پرده نگهداشته است؛ اما پرده‌نشین حرم پیامبر ﷺ را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند. لشکری را گرد آوردند که همه آنها به اطاعت من گردن نهاده و بدون اکراه، و با رضایت کامل با من بیعت کرده بودند» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۷۲).

۴. فراموش کردن رهنمودهای هدایتی قرآن و اهل بیت

یکی دیگر از عوامل ایجاد استحمار سیاسی، پیمودن مسیر هدایت بدون در نظر گرفتن قرآن و اهل بیت است. زمانی که گروه‌های مختلف سیاسی و مذهبی در حل مشکلات خویش، تنها به نظر خویش اعتماد دارند و بدون در نظر گرفتن رهنمودهای قرآن و سنت پیامبر ﷺ دست به اقدامی می‌زنند، ندامت و پشیمانی به بار می‌آورد. کور و کر شدن افراد نادان به سبب غوطه‌ور شدن در شبهات است که افرادی همچون معاویه با نقشه‌های شوم خود این شبهات را ایجاد می‌کردند و موجب استحمار مردم می‌شدند. نمونه‌ای از استحمار مردم در جریان قتل عثمان توسط معاویه انجام شد.

در نهج البلاغه در مورد چگونگی اغفال و استحمار مردم در قتل عثمان آمده است: «در شگفتم، چرا در شگفت نباشم؟! از خطای گروه‌های پراکنده با دلایل مختلف که هر یک در مذهب خود دارند! نه گام بر جای گام پیامبر ﷺ می‌نهند، و نه از رفتار جانشین او پیروی می‌کنند، نه به غیب ایمان می‌آورند و نه خود را از عیب برکنار می‌دارند، به شبهات عمل می‌کنند و در گرداب شهوات غوطه‌ورند، نیکی در نظرشان همان است که می‌پندارند، و زشتی‌ها همان است که آنها منکرند...» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۸۸). بنابراین، مردم باید در امر حکومت و تشخیص حاکم خوب و بد، از معیارهای اسلامی بهره‌گیرند و جهت رفع عقب‌ماندگی فکری و اندیشه، به اهل بیت ائمه و قرآن رجوع کنند و افرادی را در مسند قدرت قرار ندهند که موجب گمراهی آنها شوند. امام ائمه در نهج البلاغه سفارش کرده است که مردم برای آگاهی سیاسی



از منبع اصلی و مورد اعتماد که همان قرآن و اهل بیت علیهم السلام هستند، در جهت تحلیل مبانی اسلامی در مورد شایستگی حاکم بهره گیرند. (سید رضی، همان)

۵. روزمرگی

روزمرگی به عنوان یکی از ابزارهایی است که برخی از حاکمان جهت استحمار مردم آن را به کار می‌گیرند و به عنوان فرآیندی در «حرکت تاریخی» قابل بحث و بررسی است. حاکم مستبد با گسترش فرهنگ روزمرگی، درصدد ایجاد فرهنگ استحمار در مردم است تا با سرکوبی نفوذ مردم، سلطه و قدرت خود را افزایش دهد. یکی از محققان در مورد روزمرگی می‌گوید: «روزمرگی یکی از عواملی است که روحیه حماقت را در انسان تقویت می‌کند و اگر انسان به عنوان موجودی دارای ارزش‌های ذاتی و خدایی، به دنبال زندگی روزمره باشد، در دور احمقانه‌ای زندگی می‌کند که همانند منجلاب، هر لحظه عزیزترین ارزش‌های خدایی انسان را در خود فرو می‌برد. این همان دور باطلی است که سرگردانی و گمراهی به بار می‌آورد و سبب توجه انسان در زندگی روزمره می‌شود. از این رو، متوجه اموری می‌شود که به او لذت می‌دهد و به طرف آن‌ها کشیده می‌شود (شریعتی، ۱۳۸۰، صص ۱۴-۱۵).

این مسأله در گفتار امام علی علیه السلام به صورت «گرفتار شدن در زندگی دنیایی» نمود پیدا کرده است و در این مورد هشدار می‌دهد که نباید حاکم اسلامی یا والیان به واسطه زرق و برق دنیا گرفتار روزمرگی شوند و به استحمار مردم اقدام کنند و برای حفظ قدرت دنیایی، نسبت به سرنوشت مردم، غافل و بی‌اعتنا باشند. از این رو، به حاکمان می‌گوید که زندگی دنیا بازی و فریب نیست که انسان عمر خویش را به آن گرفتار کند و تمام زندگی خویش را معطوف به عیش و خوشگذرانی بگذارند و صرفاً، برای ارضای خواسته‌های خود امیرالمومنین شود و این همان دور حماقت است که سبب سرگردانی و گمراهی می‌شود: «...آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین علیه السلام خوانند و در تلخی‌های روزگار با مردم شریک نباشم و در سختی‌های زندگی الگوی آنان نگردم. آفریده نشده‌ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همت او علف، و یا چون حیوان رها شده‌ای است که شغلش چریدن و پر کردن شکم بوده و از آینده خود بی‌خبر است. آیا مرا بیهوده آفریدند؟ آیا مرا به بازی گرفته‌اند؟ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟...» (سیدرضی، ۱۳۷۹، نامه ۴۵).

چنانچه، از هدف‌هایی که عامیان ناآگاه تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرند، مسایلی هستند که قدرتمندان بر آنان تعیین و تحمیل می‌نمایند. این عامیان ناآگاه، همواره در مجرای عوامل قوی‌تر، زندگی خود را می‌گذرانند و میدانی برای آزمایش قدرتمندان و ابزار برای سلطه‌گران می‌باشند. اگر آنها با اتکا به خود حرکت می‌کردند و ابزار دست قدرتمندان نمی‌شدند، خط مشی زندگی خود را به وسیله عقاید خویش تعیین می‌کردند (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۲۶۴).



برخی از حاکمان برای استحمار مردم از تحقیر قوم استفاده می‌کردند تا شأن و جایگاه قوم را پایین بیاورند و خویش را با ارزش‌تر از آنها جلوه دهند. یهودیان نژادپرستی و یا قومیت‌گرایی را عاملی برای استحمار قوم غیر یهود نشان می‌دادند و بالتبع، قدرت و ثروت را متعلق به خود می‌دانستند و این نوعی از فریب فکری بود که آنها جهت رسیدن به هدف خود از آن استفاده می‌کردند (آل عمران/۷۵). در دوران پیش از زمامداری امام (علیه السلام)، پدیده نژادگرایی تقدیم عرب بر غیر عرب و قبیله‌خواهی سخت در جریان افتاده بود و روحیه برخی از مردم عرب نتوانسته بود که نژادپرستی و قبیله‌گرایی جاهلیت را از خود ریشه‌کن کند و مال و مقام پرستی هم از خود دور کند (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۲۳، ص ۱۵۴).

امام علی (علیه السلام) این خطر را گوشزد کرده و در مورد ترویج فرهنگ قومیت‌گرایی توسط حاکمان در استحمار مردم گفته است: «آگاه باشید! از پیروی و فرمانبرداری سران و بزرگانان، آنان که به اصل و حسب خود می‌نازند و خود را بالاتر از آنچه هستند، می‌پندارند و کارهای نادرست را به خدا نسبت می‌دهند، و نعمت‌های گسترده خدا را انکار می‌کنند تا با خواسته‌های پروردگاری مبارزه کنند، و نعمت‌های او را نادیده انگارند. آنان شالوده تعصب جاهلی، و ستون‌های فتنه، و شمشیرهای تفاخر جاهلیت هستند. پس، از خدا پروا کنید، و با نعمت‌های خدادادی درگیر نشوید، و به فضل و بخشش او حسادت نوزید، و از فرومایگان اطاعت نکنید...» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۹۲).

با توجه به این موارد، می‌توان به یک برداشت کلی در نهج البلاغه رسید که برخی حاکمان سیاسی، فرهنگ فخر و مباهات را در میان مردم پرورش می‌دهند و با ندای عرب و عجم، باعث تفرقه مردم می‌شوند. نظام سیاسی و اجتماعی که بر مبنای امتیازات قومی، قبیله‌ای، طبقاتی باشد، مورد قبول امام (علیه السلام) نیست و چنین حکومتی مورد تأیید اسلام نیست.

۷. تهمت زدن

یکی از راهکارهای ناشایست در استحمار فکری و سیاسی، تهمت‌زدن به افراد مخالف می‌باشد. این امر در زمان امام علی (علیه السلام) نمونه‌های فراوانی دارد؛ از جمله جنگ جمل و صفین ناشی از همین امر است. مخالفان امام چون طلحه، زبیر، عائشه و معاویه آن حضرت را متهم به دست داشتن در خون عثمان کردند و با این اتهام عده‌ای را بر علیه امام به شورش کشاندند.

امام علی (علیه السلام) در مورد اتهام ناکثین به ایشان می‌فرماید: «به خدا سوگند (طلحه و زبیر) و پیروانشان، نه منکری در کارهای من سراغ دارند که برابر آن بایستند و نه میان من و خودشان راه انصاف پیمودند. آنها حقّی را می‌طلبند که خود ترک کرده‌اند، و انتقام خونی را می‌خواهند که خود ریخته‌اند. اگر من در ریختن این خون شریکشان بودم آنها نیز از آن سهمی دارند، و اگر خودشان تنها این خون را ریخته‌اند، باید از خود



انتقام بگیرند. اولین مرحله عدالت آن است که خود را محکوم کنند، همانا آگاهی و حقیقت بینی، با من همراه است، نه حق را از خود پوشیده داشته‌ام و نه بر من پوشیده بود، همانا ناکثین گروهی سرکش و ستمگرند،... و شبهاتی چون شب ظلمانی در دل‌هایشان وجود دارد. در حالی که حقیقت پدیدار و باطل ریشه کن شده و زبانش از حرکت بر ضد حق فرومانده است» (سید رضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۳۷).

همچنین امام علی (علیه السلام) در نامه‌ای به معاویه، در رد اتهام شرکت خود در قتل عثمان می‌فرماید: «به جانم سوگند! ای معاویه، اگر دور از هوای نفس، به دیده عقل بنگری، خواهی دید که من نسبت به خون عثمان پاک‌ترین افرادم، و می‌دانی که من از آن ماجرا دور بوده‌ام، جز اینکه از راه خیانت مرا متهم کنی، و حق آشکاری را بیوشانی» (سید رضی، ۱۳۷۹، نامه ۶)

آسیب‌های استعمار در قدرت سیاسی

۱. سرکوب انتقاد مردم

یکی از آسیب‌های شیوه استعماری سلب حق تحلیل و تجزیه رفتار حاکم توسط مردم است. هرگاه اجازه اندیشیدن و تفکر به مردم داده نشود، قدرت انتقاد از آنها گرفته می‌شود و در نتیجه، استنباط و تحلیلی از اعمال حکومت و اظهار نظر در باره قدرت سیاسی حاکم از بین می‌رود. اصولاً، مردمی می‌توانند ناقد حاکم باشند که بصیرت و آگاهی سیاسی داشته باشند. لازمه بصیرت، آزادی فکر و اندیشه است که در نهج البلاغه یکی از وظایف حاکمان محسوب شده است: «ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیر خواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید» (سید رضی، ۱۳۷۹، خطبه ۳۴).

بسیاری از حکومت‌گران، مفهوم حکومت را با خودرایی و خودکامگی مترادف دانسته‌اند و حکومت را به مفهوم حکم‌فرمایی و حق خویش می‌دانند و برای دیگران هیچ‌گونه حقی در حکومت و مدیریت جامعه قایل نیستند و از این‌رو، اجازه اندیشیدن، سخن گفتن، انتخاب کردن، انتقاد کردن، نصیحت کردن به کسی نمی‌دهند؛ جز در آنچه آنان می‌پسندند و بدان رضایت می‌دهند و آن را هم منتی از سوی حاکمان بر مردم می‌دانند (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۹، ص ۴۹).

امام علی (علیه السلام) بر آزادی اندیشه در ارتباط مردم با حاکم تأکید کرده‌اند: «با من چنانکه با پادشاهان سرکش سخن می‌گویند، حرف نزنید، و چنانکه از آدم‌های خشمگین کناره می‌گیرند، دوری نجوید و با ظاهرسازی با من رفتار نکنید و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید، بر من گران آید یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن، برای او دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید؛ زیرا خود را برتر نمی‌بینم که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم؛ مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید...» (سید رضی، ۱۳۷۹،



در طول تاریخ همواره، گروهی صاحبان «زور و زر و تزویر» کوشش می‌کردند مردم را در جهالت و ناآگاهی بگذارند، افکار و عقایدشان را سانسور کنند، مغزهایشان را با مسایل پوچ و بی‌اساس پر نمایند. بسیاری از انسانها جان خود را در این راه گذاشتند و طبق رأی دادگاه‌ها و «محاکم تفتیش عقاید» در آتش سوخته و نابود شده‌اند ولی امام (علیه السلام) در زمان حکومت خود، برای تحکیم آزادی مردم، آنان را دعوت به تفکر آزاد و انتقاد از حکومت می‌کند (جعفری و دیگران، ۱۳۶۳، ص ۱۴۴).

رهبران حکومت‌های استبدادی درصدد قدرت و سلطه بیشتر برای حفظ قدرت خود هستند. به همین جهت، با مجموعه‌ای از تبلیغات و آموزش‌ها، افکار پوچ را در جامعه پرورش می‌دهند و با این کار مانع رشد فکری جامعه می‌شوند. حکومتی که جهالت ملت خود را بیسندد، گاه قدرت حاکمیت بیشتری کسب می‌کند.

در نهج البلاغه دو نوع قدرت مطرح شده است:

الف) قدرتی که با در نظر گرفتن مقبولیت مردم نفوذ و سلطه خود را تثبیت می‌کند. معمولاً، در این نوع حکومت‌ها، به بینش و فکر مردم اهمیت داده می‌شود. بینش امام (علیه السلام) در حکومت خود به همین شیوه بوده است و هیچگاه جهالت ملت را نمی‌پسندد؛ بلکه پرورش فکر مردم را از وظایف خویش می‌داند چنانکه در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه گذشت.

ب) قدرتی که بدون در نظر گرفتن نظر مردم، سلطه و قدرت خود را تثبیت می‌کنند. معاویه می‌تواند نمونه‌ای از این حکومت باشد که نادانی را در میان مردم ترویج می‌کند و پرورش فکری مردم را با ابزارهای گمراه کننده، خاموش می‌کند.

بنابراین، باید با مبارزه با استعمار سیاسی و ریشه‌کن کردن عوامل آن، قدرت انتقاد مردم را حفظ کرد و توجه داشت که انتقاد سبب رشد جامعه و حکومت خواهد شد.

۲. گمراهی مردم با شبهه‌افکنی

امتزاج حق با باطل، یکی از راه‌های استعماری جهت سلطه و نفوذ بیشتر حاکمان بوده است و از این طریق باعث گمراهی مردم می‌شدند و قدرت را تصاحب می‌کردند. امام علی (علیه السلام) در این زمینه می‌فرماید: «اگر باطل با حق مخلوط نمی‌شد، بر طالبان حق پوشیده نمی‌ماند، و اگر حق از باطل جدا و خالص می‌گشت، زبان دشمنان قطع می‌گردید، اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می‌گیرند و به هم می‌آمیزند، آنجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می‌گردد» (سیدرضی، ۱۳۷۹، نامه ۵۰).

مصادق بارز آن عملکرد معاویه است که با طرح شبهه قاتل بودن امام، مردم را به جنگ با آن حضرت کشانید. امام خطاب به معاویه فرموده است: «..... و با تفسیر دروغین قرآن به دنیا روی آوردی، و چیزی از



من درخواست می‌کنی که دست و زبانم هرگز به آن نیالود (قتل عثمان). تو و مردم شام، آن دروغ را ساختید و به من تهمت زدید تا آگاهان شما مردم ناآگاه را، و ایستادگان شما زمین‌گیر شدگان را بر ضد من تحریک کنند...» (سیدرضی، ۱۳۷۹، نامه ۵۵).

امام علی (علیه السلام) در این نامه اشاره می‌کند به اینکه معاویه، حقیقت قتل عثمان را به سربازان و طرفداران خود نگفته بود، بلکه با طرح شبهه‌ای، علی (علیه السلام) را به عنوان قاتل عثمان معرفی کرد درحالی‌که می‌دانست علی (علیه السلام) او را نکشته است. در بی‌خبری مردم، نفعی برای معاویه بود تا به خواسته‌های خود برسد؛ زیرا اگر مردم حقیقت ماجرا را می‌دانستند، امکان نداشت که مردم را کور و ناآگاه و استعمار کنند. این اصل بر مبنای مهمی استوار است که اگر در این جهان مادی حق نبود، باطل هیچ وقت آشکار نمی‌شد، پس، باطل آشکار شد و بر حق تسلط پیدا کرد و این همان حجاب بی‌خبری و پنهان شدن حقیقت است (نقوی قاینی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۲۱).

یک نگاه اجمالی به عملکرد سیاستمداران خودکامه روشن می‌سازد که آنها در لزوم فدا کردن وسیله در راه هدف و عدم اعتقاد به خداوند و بی‌اعتنایی به مشروعیت مبادی و مقدمات اهداف سیاسی، متفق‌اند و سیاست آنها هرگز براساس معنویت و اخلاق استوار نبوده و این همان راه بدفرجامی است که به وسیله منافقان انجام شده است (مشایخ فریدونی، ۱۳۶۶، ص ۶). گروه خوارج مصداق بارز گروه استعماری در نهج البلاغه هستند که بر اثر شبهه‌اندازی معاویه و عمرو بن عاص در جریان حکمیت به انحراف فکری کشیده شدند.

۳. استعمار

استعمار حاکمان یکی از آسیب‌هایی است که در نتیجه استعمار مردم پدید می‌آید. در اینجا مراد از استعمار آبادانی و عمرانی نیست؛ بلکه سلطه یک حاکم بر مردم با شیوه استبدادی و استکباری به هدف استثمار و به بردگی کشیدن مردم است.

به طور کلی، برخی، بالاترین نوع استعمار قوم یا ملتی را در جایی دانسته‌اند که مردم آن قوم، آن چنان برده و اسیر گردند که حتی حق فکر کردن و اندیشیدن و ایمان قلبی به کسی یا مکتبی را نداشته باشند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۶، صص ۲۹۹-۳۰۱).

در نهج البلاغه در مورد استثمار حکومت بنی امیه آمده است: «...به خدا سوگند بنی امیه بعد از من برای شما زمامداران بدی خواهند بود، آنان چونان شتر سرکشی که دست به زمین کوبد و لگد زند و با دندان گاز گیرد و از دوشیدن شیر امتناع ورزد، با شما چنین برخوردهایی دارند، و از شما کسی باقی نگذارند، جز آن کس که برای آنها سودمند باشد یا آزاری بدانها نرساند...» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۹۳). هدف حکومت‌های استبدادی، استثمار و بهره‌کشی از مردم است و کلیه آحاد ملت در معرض استثمار حاکم، و محکوم تمایلات شخصی او واقع می‌شوند (حجازی و دیگران، ۱۳۶۴، ص ۲۰۴). این حقیقتی است که





امام به آن اشاره کرده است: «... آگاه باشید معاویه گروهی از گمراهان را همراه آورده و حقیقت را از آنان می‌پوشاند، تا کورکورانه گلوهایشان را آماج تیر و شمشیر کنند...» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۵۱).
 در این گفتار از يك سو معاویه را معرفی می‌کند که بنیان حکومتش بر فریب و بهره‌گیری از ساده‌لوحان بی‌خبر است، و از سوی دیگر، شامیان فریب‌خورده لشکر او را معرفی می‌نماید که آنها چنان گرفتار شستشوی مغزی شده‌اند که حتی حاضرند جان خود را در طریق باطل و مقاصد شوم معاویه بر باد دهند. این جمله پاسخ به سؤالی است که چگونه شامیان حاضرند تا سر حد مرگ از مطامع مادی معاویه دفاع کنند و جان خود را بر سر این کار نهند. امام (علیه السلام) این حقیقت را فاش می‌کند که قدرت معاویه بر فریب و نیرنگ و دگرگون نشان دادن واقعیت‌ها از يك سو، و دور بودن و بی‌خبر ماندن شامیان از سوی دیگر، سبب شده است که آنها باور کنند که به راستی در راه خدا می‌جنگند و به سوی شهادت پیش می‌روند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۷۸).

راهکارهای مبارزه با استحمار

۱. پرهیز از اختلاط با منافقین

یکی از راهکارهای مبارزه با استحمار، دوری از اهل نفاق و فریب است. در کنار آنان بودن و همکاری به آنان، انسان را در مسیر فریب‌های آنان قرار می‌دهد. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «ای بندگان خدا شما را به ترس از خدا سفارش می‌کنم، و شما را از منافقان می‌ترسانم، زیرا آنها گمراه و گمراه‌کننده‌اند، خطاکار و به خطاکاری تشویق‌کننده‌اند، به رنگ‌های گوناگون ظاهر می‌شوند، از ترفندهای گوناگون استفاده می‌کنند، برای شکستن شما از هر پناهگاهی استفاده می‌کنند، و در هر کمین‌گاهی به شکار شما می‌نشینند، قلب‌هایشان بیمار، و ظاهرشان آراسته است، در پنهانی راه می‌روند، و از بیراهه‌ها حرکت می‌کنند. وصفشان دارو و گفتارشان درمان است؛ اما کردارشان دردی است بی‌درمان، بر رفاه مردم حسد می‌ورزند، و بر بلاء و گرفتاری مردم می‌افزایند، و امیدواران را ناامید می‌کنند... آنها برابر هر حقی باطلی و برابر هر دلیلی شبهه‌ای و برای هر زنده‌ای قاتلی و برای هر درمی کلیدی، و برای هر شیئی چراغی تهیه کرده‌اند... سخن می‌گویند؛ اما به اشتباه و تردید می‌اندازند، و صف می‌کنند؛ اما فریب می‌دهند (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۹۴).

۲. بصیرت و آگاهی سیاسی

آگاهی سیاسی نقطه مقابل استحمار در سیاست است. راه‌های افزایش آگاهی تنها با هوشیاری، آگاه نمودن مردم، افشاگری و بازگو نمودن نقشه‌های شوم، خنثی ساختن توطئه‌ها و دفع خطرات امکان‌پذیر است (شفاهی، ۱۳۷۹، ص ۵۱). سفارش‌های بسیاری در مورد بصیرت و خودآگاهی از طریق مشاهده



واقعیت‌های گذشته در نهج البلاغه بیان شده است: «اگر چشم بگشایید وسایل بینایی شما فراهم شده است و اگر بشنوید مطالب به شما گفته شده و اگر هدایت شوید وسیله هدایت در اختیار شماست و از چیزهایی که باید دوری کنید به شما هشدار داده شده است» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۲۰).

همواره در نهج البلاغه، آگاهی و بصیرت سیاسی در مبارزه با سیاست‌های استکباری سفارش شده است. دادن آگاهی و بصیرت به مردم امری است که از دیدگاه امام علی (علیه السلام) به عنوان یکی از وظایف رهبران حکومت بیان شده است؛ زیرا رهبران وظیفه دارند مردم را از امور گمراه‌کننده آگاهی دهند و آنها را به سمت حق هدایت کنند. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «حق شما بر من، آن است که از خیرخواهی شما دریغ نوزم... و شما را آموزش دهم تا بی‌سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۳۴)؛ «از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، نمی‌پرسید از چیزی که میان شما تا روز قیامت می‌گذرد، ... جز آن که شما را آگاه می‌سازم و پاسخ می‌دهم» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۹۳).

چنانکه از این خطبه‌های امام (علیه السلام) برمی‌آید، آن حضرت بصیرت و آگاهی دادن را جزئی از وظایف رهبر جامعه می‌داند؛ ولی در مقابل، رهبران حکومت‌های فاسد همانند معاویه، حقایق را کتمان کرده و هرگونه اموری که موجب بصیرت و آگاهی شود، به شدت سرکوب می‌کردند. چنانکه در شرح خطبه ۵۱ نهج البلاغه گذشت: «آگاه باشید معاویه گروهی از گمراهان را همراه آورده و حقیقت را از آنان می‌پوشاند، تا کورکورانه گلوهایشان را آماج تیر و شمشیر کنند» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۵۱).

یکی از این آگاهی‌های سیاسی مورد نیاز، غافل نبودن از خطرات و شناخت حرکات دشمن است که سبب می‌شود حاکم یا مردم در مقابل دشمن زمین‌گیر نشوند و قدرت تسلط بر دشمن و مقابله با آن را افزایش می‌دهد. امام در این زمینه می‌فرماید: «به خدا سوگند! از آگاهی لازم برخوردارم و هرگز غافلگیر نمی‌شوم که دشمنان ناگهان مرا محاصره کنند» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۶). آن حضرت خطاب به مردم بصره فرمود: «من همواره منتظر سرانجام حيله‌گری شما مردم بصره بودم، و نشانه فریب خوردگی را در شما می‌نگریستم. تظاهر به دینداری شما، پرده‌ای میان ما کشید؛ ولی من با صفای باطن درون شما را می‌خواندم» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۴).

یکی دیگر از اموری که سبب آگاهی سیاسی می‌شود، آشکار کردن حق است. اکثر حاکمان مستبد، جهت استحمار مردم حق را مشتبه و یا آن را پنهان می‌کنند. در نهج البلاغه برای پیشگیری از گمراهی مردم توسط اهل جمل آمده است: «آگاه باشید که شیطان حزب خود را جمع کرده، و سواره و پیاده‌های لشکر خود را فراخوانده است! اما من آگاهی لازم به امور را دارم، نه حق را پوشیده داشتیم، و نه حق بر من پوشیده ماند» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۰).

۳. خودآگاهی از طریق تاریخ

حرکت تاریخی یکی از عواملی است که می‌تواند بصیرت و بینش مردم را نسبت به حکومت بیشتر کند و رفتارهای حاکم را با توجه به حاکمان گذشته ارزیابی کند. مراد از حرکت تاریخی این است که آینده در گروه گذشته است و گذشته به یکی از این دو صورت آینده را رقم خواهد زد؛ یا به وسیله عبرت گرفتن از گذشته که آینده اصلاح می‌گردد، یا ناخودآگاه و به دنبال علت و معلول‌های قبلی، آینده مطابق با عکس‌العمل‌های جبری گذشته بروز خواهد کرد (نصر، ۱۳۷۲، ص ۳۳).

در نهج البلاغه در مورد اهمیت تکرار تاریخ در شناخت حاکم بیان شده است: «حقیقت را به شما نیز نشان دادند، اگر بدرستی بنگرید، و ندای حق را به شما شنوندند، اگر خوب بشنوید و به راه راست هدایتان کردند، اگر هدایت بپذیرید... مطالب عبرت‌آموز اندرز دهنده را آشکارا دیدید» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۲۰).

جریان روزگار برای نسل حاضر درست مانند جریان آن بر پیشینیان است و کارها مشابه یکدیگر انجام می‌گیرد و این به معنی تکرار تاریخ است؛ اما در عین حال، جزئیات آنچه در گذشته اتفاق افتاده، قابل بازگشت نیست؛ اما در کلیت قضیه، جریان‌های عمومی حاکم بر تاریخ که طبق سنت‌های محتوم الهی اتفاق می‌افتد؛ نه تنها قابل بازگشت هستند؛ بلکه تکرار مجدد آنها حتمی است (جعفری، ۱۳۷۲، ص ۴۵).

۴. عقل‌گرایی

یکی از شیوه‌هایی رهبران حکومت استبدادی، از بین بردن روحیه عقل‌گرایی در جامعه است که ترویج جهل است و روحیه استحماری را در جامعه پرورش می‌دهد. این امر باعث عقب‌ماندگی فکری مردم و سوء استفاده برخی از رهبران سیاسی می‌شود. جهت پیشگیری از استحمار، باید عقل‌گرایی با عمل‌گرایی همراه باشد و زمانی عقل‌گرایی مفید است که جهل و نادانی در مردم وجود نداشته باشد.

در نهج البلاغه، سران شام به عنوان گروه منافقی معرفی شده‌اند که نقش بارزی در زمینه ترویج جهل، نفاق و بالتبع، انحراف فکری مردم داشته‌اند. امام علی (علیه السلام) در مورد ناآگاهی افراد معاویه می‌فرماید: «... کتاب خدا را به شما آموختم، و با دلائل میان شما داوری کردم و آنچه را نمی‌شناختید به شما شناساندم و آنچه را که ناگوارتان بود بر شما گوارا ساختم، ای کاش کور می‌دید و خفته بیدار می‌شد، و چه قدر از خدا بی‌خبرند گروهی که پیشوای آنها معاویه و مرّی آنها فرزندان نبغه است» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۸۰).

در تحلیل این کلام امام ابن میثم بیان می‌دارد که همواره، نادانانی هستند که چشم بصیرت ندارند تا علوم و معارفی را بنگرند، و غفلت‌زدگانی هستند که با وجود پند، از خواب غفلت بیدار نمی‌شوند. این امور نشانه بی‌بهره بودن شامیان از معرفت الهی است؛ زیرا رهبر آنها معاویه و معلم آنها ابن نبغه (عمرو بن عاص) است، و او رهبر منافقان، خیانتکاران و فریبکاران است. روشن است که زمانی که این دو نفر، رهبر و آموزگار



آنان در راه جهل و انحراف باشند، پیروان آنها تا چه حدّ از خداوند دور و از شناخت او محروم هستند (ابن میثم، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۶۹۲).

تحلیل امام علیؑ در مورد راه‌یابی حماقت به انسان و فرآیند استحماری افراد منحرف این است که مثل یک بیماری وارد بدن انسان می‌شود و به تدریج بر انسان مسلط می‌شود. روش افراد ستمگر، روش استدراجی است که بر افکار و فرهنگ مردم نفوذ می‌کنند. در توضیح خطبه ۱۹۴ بیان شد که در صورتی که منافقان رهبری جامعه را برعهده بگیرند، با استفاده از فریب مردم، باطل را به صورت حق جلوه می‌دهد و شروع به ستمگری می‌کنند و از ناآگاهی مردم سوء استفاده می‌کنند و روحیه حماقت را در مردم پرورش می‌دهند و ستایش را سفارش می‌کنند؛ زیرا این عمل، باعث مخفی شدن کاستی‌های رهبران می‌شود و در نتیجه، فرهنگ استحمار نهادینه می‌شود.

در ماجرای حکمیت، توطئه‌های معاویه و عمرو بن عاص، با استفاده از جهل و نادانی ابو موسی اشعری و گروه عظیمی که پشت سر او ایستاده بودند، به نتیجه رسید. آنها موفق شدند که سرانجام حکمیت را به نفع خود تمام کنند و به پندار خویش، امام را از خلافت عزل کرده، معاویه را بر جای او بنشانند. این در حالی بود که غم و اندوه قلب امام را می‌فشرد؛ زیرا از قبل تمام این امور را پیش‌بینی فرموده و به مردم عراق و کوفه خبر داده بود؛ ولی جهل، عصبیت، لجاجت و تن‌پروری مانع از آن شد که نصایح حکیمانه امام را پذیرا شوند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۵۸).

در واقع، ستمگران برای گمراهی و از بین بردن درک و عقل طرف مقابل از قیاس‌های سفسطه‌انگیز استفاده می‌کنند و سعی می‌کنند حق را به گونه‌ای که به نفع آنهاست، جلوه دهند. امام علیؑ در تعریض به معاویه و عمرو بن عاص و امثال این افراد می‌فرماید: «آنها برابر هر حقی باطلی، و برابر هر دلیلی شبهه‌ای، و برای هر زنده‌ای قاتلی، و برای هر دری کلیدی، و برای هر شیئی چراغی تهیّه کرده‌اند. با اظهار یأس، می‌خواهند به مطامع خویش برسند، و بازار خود را گرم سازند، و کالای خود را بفروشند، سخن می‌گویند؛ اما به اشتباه و تردید می‌اندازند، وصف می‌کنند؛ اما فریب می‌دهند...» (سیدرضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۹۴).



نتیجه

استحمار به عنوان یکی از آسیب‌های فرهنگی، نقش بسیاری در کسب قدرت سیاسی حاکم دارد. از دیدگاه نهج البلاغه، این آسیب تحت عوامل خاصی ایجاد می‌شود. نتایج به دست آمده از پژوهش نشان می‌دهد که عواملی چون جهل، استکبار، فریب، فراموشی رهنمودهای هدایتی قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام)، روزمرگی، نژادپرستی در شکل‌گیری استحمار نقش دارند. در این میان، جهل به عنوان مهم‌ترین عامل دستاویزی جهت رسیدن قدرت بیشتر حاکمان و استحمار مردم است. این جهل با خودفراموشی و روزمرگی در خط مشی زندگی افراد ایجاد می‌شود، به گونه‌ای که قدرت تحلیل و تجزیه افراد گرفته می‌شود و حاکم با ابزار فریب، قدرت آگاهی و بینش سیاسی را از مردم می‌گیرد. عقب‌ماندگی فکری و استحمار آسیب‌هایی را در جامعه در پی دارد؛ سرکوب سیاست انتقاد، گمراهی مردم با شبهه‌افکنی و استعمار مواردی از این آسیب محسوب می‌شود. راهکارهای از بین بردن آسیب‌های ناشی از استحمار از دیدگاه نهج البلاغه عبارتند از: پرهیز از اختلاط با منافقین، بصیرت و آگاهی سیاسی، خودآگاهی از طریق مطالعه تاریخ و عقل‌گرایی.

منابع

کتاب

- قرآن کریم، ۱۳۷۶ ش؛ محمد مهدی فولادوند، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- نهج البلاغه، ۱۳۷۹؛ تدوین شریف رضی، محمد بن حسین، ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات مشهور.
۱. آشوری، داریوش، ۱۳۷۳ ش، دانش‌نامه سیاسی، تهران: مروارید.
 ۲. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، ۱۳۳۸ ق؛ شرح نهج البلاغه، مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه آیت مرعشی نجفی.
 ۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
 ۴. طریحی، فخر الدین، ۱۳۷۵ ش، مجمع البحرين، محقق: احمد حسینی، تهران: کتاب فروشی مرتضوی.
 ۵. ابن میثم، میثم بن علی بن میثم، ۱۳۷۵، ترجمه شرح نهج البلاغه، مترجم: قربانعلی محمدی مقدم و علی اصغر نوایی یحیی زاده، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
 ۶. ابوالحمد، عبدالحمید، ۱۳۷۵ ش؛ مبانی سیاست (جامعه‌شناسی سیاست)، تهران: توس.
 ۷. جعفری و دیگران، ۱۳۶۳ ش؛ یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه، تهران: بنیاد نهج البلاغه.
 ۸. جلالیان، حبیب الله، ۱۳۷۸ ش؛ تاریخ تفسیر قرآن کریم، تهران: اسوه.
 ۹. جعفری، یعقوب، ۱۳۷۲ ش؛ بینش تاریخی در نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
 ۱۰. جعفری، محمد تقی، ۱۳۷۴ ش؛ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
 ۱۱. حجازی و دیگران، ۱۳۶۴ ش؛ کاوشی در نهج البلاغه (مقالات سومین کنگره نهج البلاغه)، تهران: بنیاد نهج البلاغه.
 ۱۲. دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۷۹ ش؛ حکومت حکمت؛ حکومت در نهج البلاغه، تهران: نشر دریا.
 ۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق؛ «المفردات فی غریب القرآن»، محقق: صفوان عدنان داوودی، بیروت: دارالعلم الدار الشامیه.
 ۱۴. سروش، محمد، ۱۳۶۰ ش؛ استکبار و استضعاف در قرآن، قم: پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه.



۱۵. سبحانی، جعفر، ۱۳۸۹ ش؛ فروغ ولایت، چاپ نهم، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
۱۶. موسوی، عباس، ۱۴۱۸ ق؛ شرح نهج البلاغه، بیروت: دارالرسول الاکرم و دارالمحجة البيضاء.
۱۷. شریعتی، علی، (۱۳۸۰)؛ خودآگاهی و استحمار، تهران: بنیاد فرهنگی دکتر شریعتی.
۱۸. _____، بی تا؛ قاسطین، ناکتین، مارقین، تهران: بنیاد فرهنگی دکتر شریعتی.
۱۹. شفاهی، محمدحسین، ۱۳۷۹ ش؛ جنگ و جهاد در نهج البلاغه، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۰. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۵۴ ق، تاریخ طبری (تاریخ الامم و ملوک)، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: بی تا.
۲۱. مشایخ فریدونی، محمد حسین، ۱۳۶۶ ش؛ نظرات سیاسی در نهج البلاغه، تهران: بنیاد نهج البلاغه.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴ ش؛ پیام امام، شرح تازه و جامعی از نهج البلاغه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۳. نصر، عباس، ۱۳۷۲ ش؛ ارزش تاریخ در نهج البلاغه، قم: شکوری.
۲۴. نقوی قاینی خراسانی، محمدتقی، (بی تا)؛ مفتاح السعادة فی شرح نهج البلاغه، تهران: مکتبه المصطفوی.

مقالات

۱. بهشتی، احمد، ۱۳۶۰ ش؛ مستکبران، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۵، ص ۲۸-۳۲
۲. باقری، نامدار و ملاشفیعی، کاظم، حسن و بتول، ۱۳۹۲ ش، آسیب‌شناسی قدرت سیاسی از منظر قرآن کریم، مجله علوم سیاسی دانشگاه باقر العلوم (علیه السلام)، تابستان ۱۳۹۲، شماره ۶۲، از صفحه ۳۴ تا ۷.